

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین المعصومین  
لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.  
بحث در استدلال به روایاتی است که یا دالّ بر صحت فضولی بعد الاجازة هست یا مؤید است و یا بعضاً ممکن  
است که موجب استیناص باشد. یکی از آن روایاتی که شیخ اعظم مطرح فرمودند به عنوان مؤید، روایت حلبی  
است که تعبیر شده از آن به حسنه، بخاطر اشتغال آن بر ابراهیم بن هاشم، کما این که در مصباح الفقاهه فرموده  
حسنة الحلبي، و یا صحیحه که برای این که اثبات شده که ابراهیم بن هاشم وثاقتش اثبات شده بنابراین می شود  
صحیحه.

«عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألتُهُ عَنْ رَجُلٍ اشْتَرَى ثَوْبًا وَلَمْ يَشْتَرِطْ عَلَى صَاحِبِهِ شَيْئًا» که یعنی حق  
خیاری، فسخی، چیزی برای خودش قرار نداده «فَكَرِهَهُ» بعد از این که خرید، آن وقت ناخوشایندش شد. «ثُمَّ  
رَدَّهُ عَلَى صَاحِبِهِ فَأَبَى أَنْ يُقِيلَهُ إِلَّا بِوَضِيعَةٍ» گفت که خب اگر کمتر از آن ثمنی که به من پرداختی حاضر بشوی  
اقاله بشود عیب ندارد. «قَالَ لَا يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يَأْخُذَهُ بِوَضِيعَةٍ فَإِنْ جَهِلَ فَأَخْذُهُ وَبَاعَهُ بِأَكْثَرِ مِنْ ثَمَنِهِ رَدَّ عَلَى  
صَاحِبِهِ الْأَوَّلِ مَا زَادَ»

تقریب استدلال به این روایت یا تأیید به این روایت این است که این جا امام علیه السلام با این که حکم فرموده  
این اقاله باطل است و بطلان اقاله نتیجه ی آن این است که این ثوب در ملک مشتری باقی است و به بایع  
بر نمی گردد. پس این ثوبی که الان بایع می رود و می فروشد و در دست او هست و می فروشد مال خودش نیست  
مال آن مشتری است. چون اقاله باطل بوده آن بیع اول سر جای خودش باقی است و این مال مشتری است.  
حالا امام می فرمایند اگر از روی جهل به این جهت، که شاید این جهل هم برای این هست که توطئه باشد برای  
این که این فرضیه را بشود انجام داد که برود بفروشد چون مؤمن اگر بداند، نمی رود مال مردم را بفروشد علی  
القاعده. حالا اگر جاهل به این حکم بود که اقاله ی این جوری باطل است و خیال می کند که مال خودش است  
رفت فروخت و اتفاقاً ثمنی که در این فروش به دست آورد مازاد بر آن ثمن قبل بود. این جا می فرمایند که این  
مازاد را برگرداند به آن مشتری.

خب از باب این که این خیلی بعید است یک حکم تعبّدی این جا باشد. یعنی با این که این فضولی بوده این معامله.  
چون مجاز نبوده از طرف آن که حالا بفروشد. شاید آن مشتری اگر بداند که این اقاله باطل است و مال خودش

هست دیگر راضی نیست که اصلاً به این که فروخته. گفت حالا دیگر باید باشد. بخصوص به کی فروخته؟ ممکن است که به یکی بفروشد که آن مثلاً مالش... مثلاً دلش نمی‌خواهد به او بفروشد. مالش مثلاً مشتبّه کذا است. پس این اذنی نداشته از او. با این که اذن نداشته آمده فروخته و این معامله یک معامله‌ی در واقع فضولی بوده امام می‌فرمایند که اگر فروخت و مازادی به دست آمد باید برگرداند معنای آن صحت این معامله است. با این که فضولی بوده. و این صحت علی القاعده نمی‌شود یک حکم تعبدی در این مورد باشد که در بعضی از جاها می‌گفتیم. آن جا یک فلسفه‌ای داشت که می‌گفتیم. مثلاً مال طفل بود مال یتیم بود. حالا یک فایده‌ای هم برده شارع، خب به عنوان تنفیذ می‌فرماید. این جاها که خب بعید است. دیگر این جور جایی، هر جایی این جوری شد شارع بیاید تنفیذ بکند. پس بنابراین ظاهر این است که از باب این است که اجازه‌ی بعد ملحق می‌شود. یعنی وقتی او خبردار می‌شود که این فروخته، و پول اضافه‌ای گیرش می‌آید علی القاعده اجازه می‌کند. از این باب امام فرمودند که مازاد آن را به او بده، مال او هست و باید به او بدهی.

این اگر گفتیم استظهار این جهت را می‌کنیم استدلال می‌شود اگر گفتیم که نه یک احتمالی است حالا احتمال‌های دیگری هم ممکن است که باشد، خب می‌شود مؤید باشد که حالا برای تحقیق مسئله، تحقیق امر خوب است که این احتمالاتی که در این فقه الحدیث این حدیث شریف هست مورد توجه قرار بدهیم که ظاهراً یک بار دیگر هم ما این حدیث شریف را بحث کردیم در آن جایی که رضایت باطنی کفایت می‌کند یا نه؟

امام رحمه الله این روایت را اصلاً متعرض نشدند در بیع‌شان، این جاها که متعرض نشدند، یک مقداری هم ما چه کردیم در جاهای دیگر در این مجلدات بیع نبود. اما حالا در تقریرات مرحوم صدر رحمه الله از امام، ایشان این روایت را به این... نه در این بحث، یک جای دیگر مطرح کردند یک حرف‌هایی هم دارند که دلم می‌خواست آن حرف‌ها را بعداً ببینم با دقت. مرحوم آسید محمد صدر، آسید محمد صدر که شاگرد امام بوده تقریرات امام را نوشته، و تقریرات مرحوم شهید صدر را هم دارند ایشان. هم در طهارت دارد و هم در اصول دارد از امام هم تقریرات دارد بحث بیع امام را نوشته. توی آن هست. ولی تقریرات‌های دیگر را هم که نگاه کردم، مال آقای قدیری و مال آقای طاهری، آقای طاهری هم به این جا ... البته بخشی از فضولی بوده که نداشت آقای قدیری هم نداشت. امام هم این جاها طرح نکردند.

حالا ای حال این روایت چند احتمال در آن وجود دارد. از نظر فقه الحدیثی شش یا هفت احتمال در آن وجود دارد.

احتمال اول همین بود که عرض شد که ما بگوییم در این جا این ثوب باقی است بر ملک مشتری. و این اقاله باطل است. و معامله هم فضولی بوده و بعد ملحق به اجازه شده. این یک احتمال، که بر این اساس استدلال یا تأیید قابل طرح می‌شود. احتمال دوم که مرحوم محقق طباطبایی صاحب عروه قدس سره دادند و هم‌چنین

مرحوم محقق نائینی علی ما فی منیة الطالب این است که در این جا معامله‌ی جدیدی بین بایع و مشتری حادث شده یعنی او در حقیقت آمده کأن آن مشتری بوده گفته من این را نمی‌خواهم اگر تو می‌خواهی بخر از من، او هم گفته می‌خرم ولی کم‌تر از آن پولی که به تو فروختم. می‌گوید باشد. پس یک بیع جدیدی بین این بایع اول و مشتری، که حالا می‌شود آن بایع مشتری، محقق می‌شود به وضعی از آن ثمن قبلی. خب حالا وقتی که این جوری شد این آقای بایع مالک این ثوب است. حالا امام علیه السلام می‌فرمایند که اگر رفت به مازاد فروخت، در این جا هم آن مازاد را بده به آن استحباباً ولو ملک خودش هست. یعنی یک حکم استحبابی است. این از این باب است.

که می‌فرمایند که «و یُمكن علی بُعد أن یحمل علی شرائه ثانیاً من مشتری بوضیعة» و این که امام علیه السلام فرمودند «لا یصلح له أن یأخذ بوضیعة» این لا یصلح یعنی مکروه است چیزی را که فروختی، حالا بیایی... خلاف انصاف است. این لا یصلح معنایش کراهت باشد. و قهراً آن هم که می‌گوید که آن مازاد را اگر فروختی مازاد شد به او رد بکن، آن هم یک امر استحبابی هست. خب اگر ما این را گفتیم اصلاً ربطی به آن فضولی ندارد. دیگر نمی‌شود به روایت استدلال کرد برای باب فضولی. ملک خودش بوده و فروخته.

مرحوم محقق نائینی کأن می‌فرماید همین احتمال را می‌دهد «و یُحتمل أن یکون البایع اشتراه من مشتری ثانیاً فیکون ردّ الزائد استحبابیاً» بعد ایشان یک شاهی هم برای آن اقامه می‌کند. مرحوم سید شاهی نیاورده فرموده محتمل است این جور باشد. ایشان یک شاهد داخلی مرحوم نائینی اقامه می‌کند. می‌فرماید «فأخذ و باعه بأكثر من ثمنه ردّ علی صاحبه الاول مازاد» این جا صاحب اول کیست؟ صاحب اول این ثوب؟ خودش هست دیگر. یعنی به خودش برگرداند این را؟ معنا ندارد که. پس این جا مقصود آن مشتری است. خب اگر مشتری الان واقعاً مالک باشد و این خریده از او و به این منتقل نشده است صاحب اول یعنی چی؟ علی صاحب. فرموده علی صاحب، برگرداند به صاحبش. چون دیگر آن مالک هست دیگر. الان آن مالک صاحب الاول که خودش می‌شود که آن معنا ندارد دیگر. خب پس این است. این قرینه است بر این که آن که می‌گوید علی صاحب الاول یعنی یکی معامله‌ی جدیدی، غمض از آن قبلی پیدا شده، این صاحب اول بوده یعنی آن مشتری، خودش شده صاحب ثانی توی این معامله، حالا حضرت می‌فرمایند که اگر مازادی پیش آمد این را به همان صاحب اول بده که مشتری باشد. این هم احتمال دوم.

مرحوم محقق خوئی قدس سره می‌گویند مثل این که استاد این ضمیر صاحب الاول را ضمیر را به ثوب برگردانده. صاحب یعنی صاحب آن ثوب. صاحب اول آن ثوب. ولی سیاق نشان می‌دهد که نه، صاحب الاول این ضمیر برمی‌گردد به خود این بایع. یعنی رفیق اولش. چرا؟ چون قبلش این جوری هست دیگر. فرمود که «سألته عن رجل اشترى ثوباً و لم یشرط علی صاحبه شیئاً» که این جا صاحب یعنی چی؟ یعنی رفیقش. یعنی

هم معامله اش. یعنی این مشتری لم یشرط علی صاحبه، یعنی صاحب در معامله و رفیق معاملی خودش شیئاً. «فَكَرِهَهُ ثُمَّ رَدَّهُ عَلَى صَاحِبِهِ» رده علی صاحبه یعنی همین مصاحب معاملی اش. بعد این جا که امام می فرماید علی صاحبه الاول، یعنی این بایع. همان جور که مشتری هی نام آن طرف را صاحب می گذاشت، از این طرف هم امام برای این بایع نام طرفش را صاحبش می گذارد. می فرماید صاحبه الاول. نه صاحب ثوب که بشود خودش. صاحبه الاول که می شود مشتری در این معامله ی... می شود مشتری. پس بنابراین این استشهادی که محقق نائینی خواسته به آن استشهاد بفرماید این تمام نیست.

بعد ایشان دو تا اشکال دیگر هم می کنند به این احتمال. اشکال دوم ایشان این است که اگر این ثوب واقعاً مال بایع بود و این خریده بود و شد دومرتبه مال خودش به خریدن، اگر این جوری بود چرا امام فرمودند که «لَا يَصْلَحُ لَهُ أَنْ يَأْخُذَهُ بِوَضِيعَةٍ فَإِنْ جَهِلَ فَأَخَذَهُ وَبَاعَهُ بِأَكْثَرِ مِنْ ثَمَنِهِ رَدَّ عَلَى صَاحِبِهِ الْأَوَّلِ مَا زَادَ؟» چون می گوید وجهی نداشت که امام این جهت را بفرمایند که. چون ملکش بوده حالا برداشته ارزان خریده این توی بازار و تجارت و این ها، این حساب و کتاب ها هست دیگر، خیلی اهل محاسبه هستند این کم تر می خرد، بیش تر می رود می فروشد. باید سود کند. تاجر و بالاخره کاسب دنبال سود است تا بشود آن را ارزان تر می خواهد بخرد گران تر هم برود بفروشد. برای چی امام می فرمایند که لا یصلح له که این کار را بکند.

عرض می کنم به این که این جواب، خیلی جواب چیزی نیست. این که چرا امام فرمودند؟ خب لا یصلح اگر حمل بر کراهت باشد. گفتند دیگر، خب چون گفتند که حمل بر کراهت می شود چون مسلم هست که؛ اما این مثل این است که در باب اضطرار گفته می شود که مکروه هست آدم ... مثلاً یک کسی که مضطر هست حالا می خواهد یک چیزی را ارزان بفروشد آن اضطرارش. نه همان قیمت واقعی آن را به او بدهد. این جا هم حضرت می گوید صلاحیت ندارد این آدم که بیاید حالا آن جنس را خریده حالا برده حالا بگوید این قدر هم باید کم بشود. اینقدر از تو می خرم. خب همان را بخر دیگر.

حالا توی پراکنش الان یادم آمد یک داستانی هست که سند آن هم ظاهراً موثق هست همان طور که سابقاً بوده که یکی کسی ختمی برداشته بود مدت ها که خدمت حضرت بقیة الله ارواحنا فداه برسد بعد یک روزی آمده بود بازار پیش مثلاً شاید دوستی داشته، دید یک پیرزنی آمد به این آقا مراجعه کرد یک کاسه ای داشت می خواست بفروشد گفت که هر جا رفتم این قدر. این بنده ی خدا گفت که نه این قیمتش این قدر است. قیمت واقعی آن را گفت. و گفت که من این قدر مثلاً می خرم قیمت آن این قدر هست و با انصاف رفتار کرد. یک آقایی آن جا نشسته بود به این آقایی که حالا ختم گرفته بود بحسب آن چه که توی ذهن من هست و نقل شده فرمود که مثل این آقا باشید ما خودمان می آییم. آمده نشسته بود پیش این آقا. مثل این آقا باشید. این یعنی انصاف.

توی معامله هم انصاف داشتن. که خب توی شرع وارد شده دیگر، توی شرع وارد شده وقتی که شما اندازه‌ی اعاشه‌ی روز خودت سود بردی دیگر بقیه که می‌آیند می‌خرند آن سود نکش روی آن. خب دیگر یک تربیت عجیبی است خیلی بالاست. مگر کسی بخواهد مثلاً یک امور دیگری را در نظر دارد حالا این‌ها یک اموری است که واقعاً خیلی ...

می‌گویند آقای شاه آبادی رضوان‌الله علیه، همان استاد امام، یک عده از کاسب‌هایی که تحت تربیت ایشان بودند یکی از دستوراتی که ایشان به آن‌ها داده بوده این‌که هر روز ربح‌تان را تخمیس کنید. امروز کاسبی کردید هر چه شد ربح آن روز را تخمیس کنید نگذارید برای سال. خب این‌ها یک چیزهای سنگینی هست دیگر. آن وقت کسانی که زیر بار این حرف‌ها می‌روند معلوم است که خیلی اهتمام به تهذیب و امثال ذلک دارند. حالا این‌ها مال کملین است. به قول آقای آشیخ کاظم مال کملین است.

ممکن است این قرینه‌ی دومی که محقق خوئی قدس سره اقامه فرموده این جور جواب بدهیم که لم یبق مجال نه، از باب این ممکن است که کراهت داشته باشد. پس یبق مجال.

س: این کراهتش ممکن است کسی چنین حرفی زده؟ گفته که شما در معامله‌ای به شخصی اگر همان مال را اگر خواستی از خود آن شخص بخری این جا مکروه است که از آن چیزی که اول به او فروختی کم تر بخری.

ج: نه مخصوصاً این جاها که او برده و به دلش نجسبیده و این‌ها ...

س: آقا معامله الناس مسلطون علی اموالهم داریم؟

ج: داریم نمی‌گوییم باطل است. آن‌ها وضعی هست.

س: حاج آقا ما می‌خواهیم مواجع بشویم با این روایت...

ج: همین که احتمال بدهیم ما نمی‌خواهیم استدلال هم بکنیم به این روایت برای این استحباب، می‌گوییم شاید در شرع این باشد که جور درمی‌آید. پس نمی‌توانی بگویی لا یصلح.

س: این لا یصلح از حضرت صادر شده شما آیا به این ??? مکروه است؟

ج: اگر احتمالات دیگری در آن نبود که می‌شد فتوا بدهی. چون احتمالات دیگر را هم که حالا می‌گوییم در آن هست نه.

س: می‌خواهم بگویم این حرف با توجه به کسی ??? حرف نزده مؤیدیت دارد دیگر. یک وقت هست یک حرفی را ???

ج: نه شاید هم گفته باشند.

س: یا روایات دیگری داریم مبنی بر این‌که این جا کراهت است. یا ??? حمل بر آن روایات می‌کنیم. می‌گوییم خب این حرف آقای خوئی و ??? نمی‌تواند باشد. اما این فقیه می‌خواهد این حرف را بزند بگوید این احتمال

دارد که کسی این حرف را بزند این احتمال دارد را که حداقل تأیید می‌کند. حالا آن را استدلال نمی‌شود کرد. اما تأیید که می‌کند چون این حرف را هیچ کسی نزده. که اگر کسی مال را به یک کسی فروخت به یک مبلغی، دوباره کم‌تر بخرد مکروه است. این حرف را کی زده تا حالا؟ می‌شود زد یک حرف دیگری است. می‌شود زد ... اگر بگویید نمی‌شود زد که می‌شد دلیل. اگر می‌گفتید نمی‌شود زد می‌شد دلیل. اما این که می‌شود زد، تأیید را که نفی نمی‌کنند.

ج: نه لم یبق مجال در صورتی است که مسلّم باشد که چنین چیزی نیست. که بله چنین کراهتی وجود ندارد یک چنین استحبایی که بعداً مازاد را به او بدهی وجود ندارد در شرع. اما وقتی که این مسلّم نیست و شواهدی هم هست بر این که می‌شود چنین حکمی باشد. چون خلاف انصاف است یک مقداری الان، آن حالا چیز شده...  
س: کرهه یعنی نپسندید.؟؟؟

ج: بله

س: کرهه یعنی نپسندید،؟؟؟

ج: بله. حالا الان فوراً می‌آورد. الان شما انصافاً همین الان، فوراً خریدی، پا رو گذاشتی آن طرف، آن وقت می‌گویند خب از تو می‌خرم پایین‌تر. همه می‌گویند این نامردی است خب بابا دیگر اقاله کن دیگر. یک وقت مثلاً یک سال دو سال می‌گذرد. بازار عوض می‌شود می‌آیند، الان چیز شده آورده می‌گویند خب می‌خرم از تو، با قیمت کم‌تر. می‌گویند این بی‌انصافی است نامردی است. فلذا می‌فرماید که لا یصلح له. چون این جا فکرهه دارد نه ثمّ کرهه بعد مضي الايام مثلاً.

س: معمولاً هم فکرهه این نیست که تا پایش را می‌گذارد بیرون فکرهه؟ نادر هست آن موارد.

ج: می‌شود. خیلی وقت‌ها می‌شود. اتفاقاً مثلاً از این مغازه رد می‌شود می‌بیند بهتر از آن این جا... خیلی وقت‌ها می‌شود آدم بعد می‌بیند چکار کند دیگر. یهو برمی‌خورد می‌گویند کاش این را خریده بودم.  
خب این هم دو اشکالی است که ایشان فرمودند.

احتمال سوم:

احتمال سوم در این روایت شریفه، در فقه الحدیث فرمایشی است که محقق اصفهانی رضوان الله علیه دارند. محقق اصفهانی می‌فرمایند ...

س:؟؟؟

ج: دو تا نقل کردند یکی اول ...

س:؟؟؟

ج: بله اشکالش هم همین است دیگر. اشکال حالا یک چیزی دارند شاید بعداً عرض کنیم.

محقق اصفهانی قدس سره این جور فرموده. فرموده است که اگر این معامله صحیح است این فرقی بین مازاد و مانقص و ماساواه نیست. یعنی اگر این معامله فضولی هست و به اجازه دارد صحیح می شود خب پول این، ثمن این متاع را باید بدهد به آن. چرا امام فرموده مازاد؟ پس از این که فرموده مازاد را بده ما کشف می کنیم یک چیزی دیگری را. و آن این است که این معامله نه از باب اقاله. اقاله درست، اقاله ی به وضعیه باطل است. چون اقاله معنای آن این است که آن معامله ی قبل را به هم زدم فسخ کردم. اقاله فسخ معامله است. به طلب آن مستقیل می آید می گوید آقا من پشیمان شدم معامله را به هم بزنیم. هر دو فسخ می کنند. مقیل فسخ می کند. معنای فسخ یعنی آن عقدی که انجام شده بود کأن لم یکن، پس بنابراین نتیجه ی آن این می شود که هر مالی برگردد به صاحب قبلی خودش. کل آن ثمن برگردد به مشتری، این متاع هم برگردد به بایع. معنای اقاله این است. دیگر به وضعیه معنا ندارد. وضعیه با واقع و حقیقت اقاله تنافی دارد. بوضیعه معنا ندارد. پس بنابراین این بوضیعه این جا مقصود این است که من در مقابل نفس اقاله، یعنی این فعل خودم، مثل سرقتی هست که می گوید می خواهی به تو بفروشم باید این قدر سرقتی بدهی به تو بفروشم. تو را اختیار کنم. آن جزو ثمن نیست. سرقتی جزو ثمن نیست. سرقتی، سرقتی ای است که آن مشتری است این مشتری هست آن مشتری هست می خواهی تو را انتخاب بکنم صد تومان بده تو را انتخاب می کنم بعد حالا به فلان قیمت به تو می فروشم. این یکی از اقسام سرقتی هست دیگر که لا بأس به گفتند.

این جا هم این جوری هست آقای اصفهانی می فرماید این اقاله در مقابل اقاله می گیرد فلذا با اقاله بله کل ثمن برمی گردد به مالک، یعنی مشتری، ثوب هم برمی گردد به این آقا. آن مقدار وضعیه صلحی است یا شرطی است که برای نفس الاقاله اش می گیرد. خب این ها یک حرف های هست که ذهن را باز می کند که خیلی از جاها آدم می تواند یک فرضیه هایی یک راه حل هایی پیدا می شود برای بعضی چیزها. در مقابل این.

من همین جا توی ذهنم آمد که این فکر مرحوم محقق اصفهانی یک خرده آن جریمه ی تأخیر و حق التزام به قول رایج حق الالتزام را که خیلی از آقایان هم بعضی اشکال می کنند حالا آن هایی که اشکال نمی کردند و نمی کنند می گوید من شرط نمی کنم اضافه، تو در مقابل این پولی که من دارم قرض می دهم ذمه ات به همین مشغول می شود و نه مازاد. آن ربا این است که بگوید ذمه ی تو به زائد. ذمه ی تو نمی گویند به زائد. سر وقت آوردی همین است دیگر. تا آخر هم همین است. ولی من می گویم اگر تأخیر انداختی، شرط می کنم برای تأخیرت، نه در مقابل آن.

س: ظاهرش همین است دیگر. جریمه ی تأخیر است.

ج: المؤمنون عند شروطهم، چه دلیلی داریم که این را نگیرد؟ ادله ی ربا که نمی گیرد چون شرط نمی کند که تو ذمه ات با مازاد بر این است که من دارم. اگر هم تأخیر انداختی این باز در مقابل تأخیر نیست چون باز روایت

داریم که اگر کسی مدیون است و شخص بیاید بگوید که امهال کند آن استمهال می‌کند می‌گوید مهلت به تو می‌دهم که این قدر بدهی. آن هم بله روایت داریم اشکالی ندارد. اما این جا امهال هم نمی‌کند بانک لایزال می‌گوید باید پردازی من هیچ مهلتی اضافه نمی‌کنم. پس نه ضمان در مقابل آن مال است. نه استمهال و امهال است، نه شرط است. المؤمنون عند شروطهم. این استدلال آن کسانی است که می‌گفتند اشکالی ندارد.

اتفاقاً من از بعضی از مراجع بزرگی هم که خب حالا بعضی‌ها بیش‌تر به دل‌شان می‌چسبد چون از حرف روشن فکری و این‌ها دور هستند آقای نکونام می‌گفت مرحوم آیت‌الله گلپایگانی فرمودند که اشکالی ندارد.

خب این جا هم حالا آقای اصفهانی حرف‌شان این است، ایشان می‌فرماید که این تفاوت بین آن و بین این چیز را از باب اقاله دارد می‌گیرد برای اقاله‌اش. یعنی برای این کارش، برای این فعلش. و این منافاتی با حقیقت اقاله ندارد یعنی با اقاله بله آن عوض می‌رود سر جای خودش، معوض هم می‌رود سر جای خودش، منتها من اقاله بخواهم بکنم باید اینقدر پول به من بدهی کانه. مصالحه می‌کنند برای این مطلب. خب حالا که این طور شد اقاله شده دیگر. پس ثوب مال خودش شده. ثوب مال خودش شده رفته مازاد فروخته. اصلاً فضولی این جا محقق نشده. ثوب مال خودش هست.

بله یک حکم استحبابی هست که شارع می‌گوید که این جور جاها برای این که آن آقای مستقیل ضرر نکرده باشد اگر تو اضافه گیرت آمد به او بده. اما اگر مساوی شد یا اقل شد که نه. مساوی شد که مثل او هستی و اگر اقل هم شد که تو داری ضرر می‌کنی که مقیل هستی نه آن.

پس بنابراین هم فرمایش محقق اصفهانی و محقق یزدی و محقق نائینی در یک جهت اشتراک دارند و آن این است که می‌گوید این بازگرداندن مازاد مستحب است. یک امر مستحبی است. اما مورد افتراق آن‌ها این است که آن‌ها می‌گویند یک معامله‌ی جدید انجام شده یعنی بایع آمده خریده این را از مشتری‌ای که کاره شده و این‌ها. یک معامله‌ی جدیدی انجام شده. آقای اصفهانی می‌گویند نه معامله‌ی جدید انجام نشده، همان اقاله است. منتها اقاله‌ی به وضعه هم نیست که باطل است به آن معنا. این اقاله است پول را در مقابل اقاله می‌گیرد و الا اقاله کار خودش را این جا انجام می‌دهد. آن عوض را به کله به مال این، عوض این هم به کله به مال آن منتقل می‌شود.

س:؟؟ بوضیعه هم کراهت می‌شود ولی صحیح است؟

ج: ولی صحیح است. بله. خوب است که این کار را نکنند دیگر. یک احسان به مؤمنی هست. خب اقاله آمده من اقال، اقاله الله تعالی. خیلی مهم است. اقاله الله تعالی عثراته. این هم می‌گوید خدایا من را ببخش. این خطاهای من را ببخش. می‌گوید تو آن مؤمن را استقاله کردی، اقلته، من هم اقیلک.

س:؟؟؟

ج: خدا غنی است. او غنی است احتیاجی ندارد ما احتیاج داریم می‌گوید آقا بفرماید. فعل محترم است دیگر.

این هم فرمایش آقای ...

س: ??? ضرر که نیست ??? تا آن مقداری که کم کرده ضرر است و الا خب عدم ???

ج: نه بالاخره ببینید شما مثلاً یک عبا رفتی خریدی صد تومان، حالا می‌آیید می‌بینید پشیمان شدید یک عبا  
بهتری این جا هست. می‌آیی به این آقا می‌گویی، می‌گوید باشد من حاضرم اقاله کنم ولی بیست تومان هزینه‌ی  
اقاله‌ی تو هست. شما می‌گویید چی؟ شما می‌گویید عجب ما بیست تومان این جا ضرر کردیم دیگر.

س: ???

ج: نه.

س: ???

ج: بله برای این که جلوی آن اقاله‌ی چیز او را بگیرد. آن ضرری که می‌کند ممکن است که هر چه هست  
می‌گوید به او بده. درست است ممکن است که گاهی اضافه بشود. ولی این جا شارع کأنّ می‌خواهد این را ادب  
بکند که نمی‌خواست برای این پول بگیری. یعنی دو تا حکمت توی آن هست هم او خسارت نبیند، هم این ادب  
بشود که برای این چیزها دیگر پول نگیرد.

این هم احتمال دومی است که دادند. منتها لایصلح له أن يأخذ بوضیعة، ظاهر این فإن جهل فأخذه و باعه،  
دیگر این جا جهل برای چه هست؟ بخواهد فإن جعله ... و بعد هم أن يأخذ، اگر بخصوص او گفته باشد فابی أن  
قبيله الا بوضیعة، یعنی وضیعه‌ی از ثمن؟ خب نه این که بوضیعه‌ی از ثمن نیست. ثمن که دارد برمی‌گردد. اقاله سر  
جای خودش هست. اقاله که هر دو تا ... بله در نتیجه کأنّ بوضیعه می‌شود. ولی آن مال دیگری هست ربطی به  
آن ندارد. می‌گوید ثمنت را به کله برمی‌گرداند. چون حقیقت اقاله همین است دیگر. فسخ است دیگر. آن ثوب  
من هم برمی‌گردد به من کل آن. بعد من علاوه‌ی بر این به این ها کار ندارم یک پولی از تو می‌خواهم این عبارت  
تاب این معنا را ندارد. ظاهرش همین است که یعنی اقاله‌ی به وضیعة دارد می‌کند. ولی خلاف ظاهر است. یعنی  
این احتمال خلاف ظاهر است.

پس تا حالا شد سه احتمال.

احتمال چهارم:

س: اشکال آقای اصفهانی هم که منشأ این حرف شد که اگر قرار باشد مال او باشد باید همه را بدهد. فقط مازاد  
را نباید رد کند. چون مال، مال قبلی هست کلّ را باید، چه کل مانقص باشد و چه مساوی باشد و چه مازاد باشد  
آن را چه جواب می‌دهید؟

ج: بله آن را یک فکری بکنید حالا ما بعداً... یک فکری بکنید چون بالاخره وقتی که یک پولی داده دیگر. آن بایع که نسبه نبرده که. یک پولی به او داده اگر خریده یک پولی به او داده دیگر. بایع به مشتری پول داده دیگر. خرید دوباره از او. پس یک پولی به او داده.

س: در فرض آقای اصفهانی؟

ج: نه در همان فرض قبلی. یک پولی داده دیگر. در فرض آقای اصفهانی هم چه بوده؟

س: می گفت برگشته توی ملک بایع.

ج: بله.

س: اما در فرض قبلی پولی دادم.

ج: بله آن جا بله.

خب این جا احتمال چهارم را هم بگویم. ظاهراً تا احتمالات دیگر.

احتمال چهارم این است که آقای نائینی فرموده. که خودش استظهر این احتمال را. و آن این است که این آقا، این آقای بایع، این مأذون بوده از قبل مشتری، چون مأذون بوده از قبل مشتری و این اذن از قبل بوده بنابراین فضولی انجام نشده. توجیه مأذون بودن آن را این جور می کنند. می گویند خب این ها خیال می کردند اقاله ی بوضیعه درست است دیگر. بنابراین وقتی می آیند اقاله ی بوضیعه می کنند یعنی دیگر می گوید که خب این مال تو هست پس می توانی بروی بفروشی. پس اذن در فروش داده. وقتی شما یک جنسی را به کسی می فروشی، خب می گویی این ملک تو شد پس تو هم می توانی بروی بفروشی. یا یک چیزی را هبه می کنی به یک کسی، این مدلول التزامی آن این است که شما اذن دارید می توانی بروی بفروشی. می توانی به دیگری هبه کنی.

پس در حقیقت این آقای مشتری اول، این مشتری که حالا آمده استقاله کرده دارد به مقیل که این بایع باشد روی خطایی که دارد اشتباهی که دارد و خیال می کند اقاله ی بوضیعه درست است می گوید خب می توانی بفروشی دیگر، اقاله کردی مال خودت شده می توانی بفروشی. ولی نمی داند که در واقع مال خودش هست. ایشان می گوید فلذا این عکس آن جایی می شود که توی فقه داریم که اگر کسی آمد مال بابای خودش را فروخت، به زعم این که بابایش زنده هست. بعد معلوم شد که بابایش فوت شده بوده و این هم مثلاً وارث منحصر است که ثمّ بان این که مال خودش را فروخته. او به عنوان بابای خودش فروخت. ثمّ بان که بابایش فوت شده پس مال خودش بود که فروخت. این عکس آن جاست. آن جا به خیال این که مال دیگری بود و فروخت شد مال خودش. این جا اجازه ی فروش این مال را داده، به عنوان مال دیگری هست بعد معلوم شد که مال خودش بوده چون آن اقاله باطل بوده. و این جا هم معلوم نیست که فضولی باشد. این قصدها دخالتی ندارد. برای این که انشاء بیع که شده اجازه هم که داده شده. ایشان آمده این جوری معنا کرده.

ولی محقق خوئی و تلمیذ ایشان مرحوم آقای تبریزی رضوان الله علیهما یک بیان قوی تری... اصل آن همین است شاکله ی اصلی آن همین است که محقق نائینی فرمودند. ولی آن ها یک بیان قوی تری افاده فرمودند. و آن این است که خب این آقا وقتی پشیمان شد و آمد گفت اقاله کن، قهراً می گوید یا خودت بردار یا بفروش، بخصوص اگر بفروشی به اکثر برای من. حتماً راضی است دیگر. هدف او چی هست؟ این است که از گرفتاری این متاع خلاص بشود پولش هم گیرش بیاید حالا اگر بیش تر گیرش بیاید دیگر بهتر، تازه یک تجارتی هم کرده. پس بنابراین آن وقتی که می آید اقاله می کند، دارد به دلالت التزامی می گوید آقا یا به هم بزن معامله را، که دیگر پول من برگردد. یا این که لطف کن بفروش. پول ما را هم برگردان، بخصوص اگر بهتر توانستی بفروشی، شیرین تر توانستی که خیلی عالی هست. این خصوصیت مقام، این ها این را می خواهند بگویند نه این که هر کسی به کسی می فروشد دارد به او اذن هم می دهد که تو برو بفروش. اصلاً غافل از این حرف ها هست. اما خصوصیت مقام این است که پس بالاولویة القطعیة اجازه داده بنابراین از این راه است.

خب حالا این مطلب هم می شود قبول کرد یا نه؟ ان شاء الله در جلسه ی بعد. و باز توجیهات دیگری که در این حدیث شریف وجود دارد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.